



دموکراسی:

آگاهانه یا تقلید گرایانه؟



غنی هما

ghanihoma@hotmail.com

یکی از بیماری های اجتماعی که در اکثر کشورهای عقب مانده شایع است و یکی از آفت های مهم دموکراسی است؛ قهرمان سازی های بی اساس و بی پایه می باشد. این آفت اجتماعی در حوزه ی سیاسی بیشتر از بخش های اجتماعی، اشاعه پیدا کرده است.

منافع قومی- حزبی در برابر منافع ملی:

یکی از بیماری های اجتماعی که متأسفانه دامن گیر اکثر جوامع عقب مانده گردیده است، اولویت «رابطه ها» بر «ضابطه ها» می باشد بدین معنی که در اغلب موارد منافع ملی فدای منافع قومی، حزبی و حتی در مواردی روابط خصوصی افراد می گردد و ضربه ای بزرگ را بر روند دموکراتیک سازی یک جامعه وارد می آورد؛ زیرا اولاً در چنین فضایی، معیار انتخاب مسئولین امور کشور، نه شایستگی و دلسوزی افراد، بل وابستگی شان به یکی از مراکز قدرت اجتماعی می باشد که نتیجتاً تعداد بی شمار از نیروهای فکری و متخصص جامعه از صحنه ی فعالیت های اجتماعی، تجرید می گردند.

ثانیاً ایجاد چنین فضای «انحصار گرایانه» پایه های وفاق و وحدت ملی را در میان اقشار مختلف اجتماعی، سست و سست تر می گرداند و آن حس مشارکت اجتماعی را که لازمه ی یک نظام مردم گراست روز تا روز تضعیف می دارد.

در حال حاضر، افغانستان در یک مقطع حساس تاریخی خود قرار دارد. در این شرایط خاص، شاید لازم باشد که برای مصلحت عمومی و ایجاد فضای وحدت ملی، دولتی، اداره ی امور کشور را به دست گیرد که ترکیبی از تمام اقوام و قبایل ساکن در افغانستان باشد. ولی به عقیده ی من، این پروسه ی سیاسی، باید صرف به عنوان یک مکانیزم عبور از دوران جنگ به مرحله ی صلح و امنیت مورد استفاده قرار گیرد و نه به عنوان یک اصل «نهادینه شده ی سیاسی»؛ زیرا هنگامی که ملتی به خود آگاهی اجتماعی برسد، معیار شایستگی مسئولین امور کشور،

قاعدتاً باید تفحص، تجربه و پاک دامنی افراد باشد و نه صرفاً وابستگی قومی یا حزبی.

یکی از مشخصات یک جامعه دموکراتیک این است که حس عدالت اجتماعی و میهن دوستی آن چنان در تار و پود و اذهان مردم درمی آمیزد که افراد آن جامعه خود را در مدار تنگ «قوم گرایی» و «حزب گرایی» محصور و محدود نمی پندارند و تنها و تنها نفع عمومی جامعه در سر لوحه ی عملکرد شان قرار می داشته باشد. در جهان امروز، منافع احزاب و گروه های اجتماعی در راستای منافع ملی شان قرار می گیرد و دیدگاه های مختلف سیاسی و اجتماعی که یکی از ارکان اساسی دموکراسی است، در جهت بهتر شدن اجرای امور کشور است از طریق بحث های آزاد، نقادانه و کار شناسانه؛ اما معیار انتخاب مسئولین اداره ی کشور، در همه حال و همه وقت، شایستگی است و کاردانی، نه وابستگی های حزبی و یا گروهی.

بیماری اجتماعی دیگر که در اکثر کشورهای عقب مانده شایع است و یکی از آفت های مهم دموکراسی است؛ قهرمان سازی های بی اساس و بی پایه می باشد. این آفت اجتماعی در حوزه ی سیاسی بیشتر از بخش های اجتماعی، اشاعه پیدا کرده است. قهرمان سازی بی دلیل یعنی بزرگ ساختن و بزرگ جلوه دادن یک رهبر سیاسی بیشتر و بالاتر از ظرفیت و توانایی آن فرد که نتیجتاً دو مشکل عمده را در جامعه سبب می گردد؛ اول: ذر اثر بزرگ سازی و بزرگ نمایی آن قهرمان سیاسی، آن قدر فضای سیاسی و اجتماعی جامعه از وجود آن فرد پر می گردد که جایی برای تبارز استعداد های دیگر باقی نمی ماند و چه

بسا انسان های آگاه، مسئول و متخصص جامعه در زیر شعاع شخصیت آن قهرمان بزرگ شده، گم می شوند و نتیجتاً جامعه از استعداد و توانایی افراد بسیاری محروم ساخته می شود.

دوم: تجربه نشان داده است که قهرمان سازی در هر جامعه ای - به ویژه در حوزه ی سیاسی- به نوعی دیکتاتوری و یا حد اقل به «خود بزرگ بینی» قهرمان ختم گردیده است؛ چه هنگامی که رهبر سیاسی یک کشور، خود را قهرمان یکه تاز و بی رقیب صحنه ی سیاسی بداند، دیگر نیازی برای جلب رضایت مردم و آراء آن ها در خود نمی بیند. زیرا او پیش از پیش می تواند آینده ی موفق سیاسی خود را پیش بینی نماید. ضمناً در مواردی هم فضای سیاسی آن قدر برای دیگر فعالان سیاسی تنگ و محدود ساخته می شود که جامعه عملاً به «فقط الرجال» دچار می گردد. در چنین شرایطی ملت در مانده، چاره ای ندارد جز آن که در مقابل رهبری آن قهرمان بزرگ سر تمکین فرود می آورد.

سوم: در طول تاریخ بارها ثابت گردیده که گاهی امر به خود آن قهرمان هم مشتبه شده است؛ زیرا اطرافیانش او را آن چنان در حاله ای از نبوغ، استعداد و بزرگ منشی پیچیده اند که پنداشته است واقعا شخصیتی است بزرگ و استثنایی و تافته ی جدا بافته و فقط اوست که شایستگی رهبری ملت در ذات شریفش به ودیعه گذاشته است. این جاست که بیماری «خود بزرگ بینی» در جان این رهبران ریشه می دواند و نهایتاً خود را تنها رهبر و قائد اعظم کشور می پندارند. در همین دوسه دهه ی اخیر، به یاد داریم افرادی را که عنوان های قائد

و دوما" هر رئیس جمهور بعد از یکی دو دوره ی محدود و معین که در قانون اساسی آن کشور پیش بینی شده است باید کنار رود و فضای سیاسی کشور را برای استعداد ها و شخصیت های دیگر آماده ی خدمت گذاری سازد تا ملت از اندیشه، تخصص و تجربه ی دیگران هم بهره مند گردد. حال اگر در کشوری چنین نشود و یک رئیس جمهور، مصرانه بخواهد برای همیشه قدرت را در قبضه داشته باشد. فرق این نوع نظام جمهوری، با نظام پادشاهی در چیست؟

من نظام های پادشاهی مشرق زمین را با همه ی عقب گرا بودن شان، حد اقل از نظر ماهیت صادق تر می دانم . چون آن چه هستند، خود را به جامعه می نمایانند. بر این نوع دموکراسی ها چه نامی می توان گذاشت جز دموکراسی های مسخ شده و از محتوا تهی گشته.

(ادامه دارد)

ملی، رهبر خلاق، قوماندان اعلی انقلاب و ناجی بزرگ را به دنبال نام های شان یدک می کشیدند. در حالی که ملت معصوم و مهربان افغان، نه از قیادت این - رهبران سودی برد و نه از خلاقیت شان، طرفه ای بست. اجازه بدهید این موضوع را نیز یاد آور شوم که در طول تاریخ پرافتخار کشور ما، هستند و بودند رهبران ملی پاک دامن، پاک منش و میهن دوست که نام نامی شان تا جاودانه بر چکاد تاریخ کشور ما می درخشد. حساب این انسان های پاک و وارسته از حساب دغل کاران صحنه ی - سیاست جداست.

دموکراسی های مسخ شده:

هستند در جهان کشورهایی که به ظاهر دموکراتیک می نمایند، دارای رئیس جمهور و نظام پارلمانی هم می باشند. چند نهاد مردمی هم در گوشه و کنار کشور، قد بلند می کنند. اما وقتی که به عمق ماهیت این نظام ها دقت می گردد، سرمویی با نظام های خودکامه، پادشاهی و دیکتاتوری فرق ندارند. نه در آن کشورها، از آزادی بیان خبری هست نه از حقوق بشر به مفهوم امروزی آن و نه هم احزاب سیاسی و نهادی مستقل اجتماعی می توانند، آزادانه فعالیت نمایند. آنچه از این نظام های به ظاهر دموکراتیک نصیب ملت های بیچاره می گردد، تنها و تنها همان نام دهن پر کن و پرطمطراق دموکراسی است و بس.

مثال روشن این نوع نظام تقلبی، نظام جمهوری داوود خانی است در کشور عزیز ما که جز ایجاد چند رفم روبنایی نتوانست تغییراتی بنیادی را در ساختار حیات سیاسی و اجتماعی کشور آغاز نماید و قدرت سیاسی جامعه را به مردم انتقال دهد. نتیجتاً در سال های زمام داری داوود خان، نظام سیاسی کشور به سوی نوعی دیکتاتوری «داوود خانی» به پیش می رفت.

نمونه ی دیگر این نوع دموکراسی مسخ شده، کشور جمهوری مصر است که سالهاست آقای حسنی مبارک، به عنوان رئیس جمهور مادام العمر، بر اریکه قدرت آن کشور باستانی، تکیه زده است. نمونه ی مضحک تر یک نظام دموکراتیک، جمهوری ظاهراً "چپ گرای سوریه است که بعد از درگذشت حافظ اسد - رئیس جمهور مادام العمر قبلی پسرش بشار اسد با یک انتخابات فرمایشی، در حقیقت وارث تخت و تاج پدر گردیده است. از شما می پرسم: این نوع نظام های جمهوری که اولاً رهبر آن کشورها باید در جریان یک انتخابات آزاد و مردمی تعیین گردند